

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم محقق عراقی (رحمه الله) فرمود حقیقت معانی حرفیه عبارت از اعراض نسبیه است؛ یعنی اولاً عرض است و ثانیاً متقوم به طرفین می‌باشد.

در مقابل مشهور قائلند که اولاً حرف برای ربط بین دو مفهوم است و ثانیاً معانی حرفیه متعلق لحاظ استقلالی قرار نمی‌گیرد و همیشه ملحوظ به لحاظ عالی هستند که ایشان با هر دو مطلب مخالفت نموده و فرمود: معانی حرفیه متعلق لحاظ قرار می‌گیرند اما لحاظ در این‌ها استقلالی تبعی است.

کلام مرحوم امام خمینی (رحمه الله) در نقد مبنای محقق عراقی (رحمه الله)

مرحوم امام (رحمه الله) دو اشکال بر ایشان دارند:

اشکال اول: اگر معانی حرفیه از قبیل اعراض نسبیه باشد به این معنا است که معانی حرفی نیز مانند مفاهیم اسمیه باید طرف برای ربط قرار بگیرد، در حالی که مسلماً معانی حرفیه طرف برای ربط قرار نمی‌گیرد؛ به این بیان که معانی حرفیه مبتدا، خبر، فاعل و... قرار نمی‌گیرند.

به بیان دیگر اگر معانی حرفیه عرض باشند، اعراض وجود رابطی دارند و وجود رابطی از مصادیق وجود محمولی است و وجود محمولی طرف برای ربط قرار می‌گیرد. در حالی که معانی حرفیه طرف ربط قرار نمی‌گیرد.^[1]

این اشکال با توضیحی که از کلام مرحوم عراقی (رحمه الله) بیان شد، جواب داده می‌شود؛ به این بیان که ایشان معانی حرفیه را از اعراض نسبیه‌ای که متقوم به طرفین است، می‌داند؛ یعنی هر چند متعلق لحاظ استقلالی قرار می‌گیرند اما تبعی هستند.

توضیح مطلب این که مرحوم عراقی (رحمه الله) در مقالات الاصول می‌فرماید: معانی حرفیه به این دلیل که به تبع معنایی دیگر متعلق لحاظ قرار می‌گیرند، خودشان مبتدا و خبر واقع نمی‌شوند.

ایشان پس از این که می‌فرماید معانی حرفیه عنوان آلیت و مرآتیت را ندارد می‌گوید: «بل تكون مثل هذه النسب القائمة بالغیر المعبر عنها بتقیدات معان أخری.» همان گونه که معانی اسمیه را مقید به معنای دیگر می‌کنید در معانی حرفیه نیز این تقیدات

وجود دارد و مورد توجه و التفات قرار می‌گیرد «مما يلتفت إليها بحيث يوجه طلبه نحو الذات المتقيّدة بقيد كذا».

شاهد بر این‌که معانی حرفیه متعلق لحاظ قرار می‌گیرند این است که طلب مولا به ذات مقیده‌ی به این قید واقع می‌شود. «علی وجه يكون التقيد جزءاً للمطلوب و القيد خارجاً. و بديهي أنه لو لا الالتفات إلى تقيدّات المعاني في حيّز الخطاب فما معنى توجيه الطلب نحوها؟» ایشان برای روشن نمودن مبنای فوق می‌فرماید معنای حرفی مثل تقیدات است.

سپس می‌فرماید «نعم لا تكون مثل هذه التقيدّات مما يلتفت إليها بالأصالة، بل يكون اللحاظ و الالتفات المتوجه إليها تبعياً». بله هر چند معانی حرفیه مانند تقیدات مورد لحاظ بالاصالة قرار نمی‌گیرد اما مغفول عنه نیستند بلکه متعلق لحاظ واقع می‌شود اما لحاظ آن، لحاظ تبعی است. «و لذلك لا يقع مبتدأ و لا خبراً و لا فاعلاً و لا مفعولاً» و از همین جهت است که طرف ربط قرار نمی‌گیرند.

خلاصه این‌که اشکال اول مرحوم امام (رحمه‌الله) طبق این بیان مرحوم عراقی (رحمه‌الله) که می‌گوید لحاظ معانی حرفیه مانند تقیدات تبعی است که باید به آن در ضمن معنای دیگر توجه نمائید پس طرف ربط قرار نمی‌گیرد و حقیقت آن هم ربط نیست برای این‌که ایجاد ربط به عهده هیئت ترکیبی است، رفع خواهد شد.^[2]

اشکال دوم: مرحوم امام (رحمه‌الله) می‌فرماید: شما می‌گوئید حقیقت حروف اعراض نسبیه است پس در تمامی مواردی استعمال حرف، باید عرض نسبی در میان باشد؛ در حالی‌که این ادعا تنها در امثله‌ای مانند «زیدٌ فی الدار» صحیح است.

اما حروفی هستند که دلالت بر اعراض نسبیه ندارند مانند: «زیدٌ له البياض» یا «الجسم له طولٌ». در این قبیل موارد «بباض»، «طولیت»، عرض بودن و... عرض نسبی نیستند اما با این وجود می‌گوئیم «زیدٌ له البياض» و «له» دلالت بر این‌که بباض عرض نسبی برای «زید» است، ندارد.^[3]

بررسی کلام مذکور

قبلاً بیان شد از نقاط افتراق بین نه‌ایه‌الافکار و مقالات الاصول این است که محقق عراقی (رحمه‌الله) در نه‌ایه‌الافکار مانند مشهور می‌فرماید حروف و هیئات یک حقیقت دارند. اما در مقالات الاصول می‌فرماید حروف دلالت بر عرض نسبی دارند اما هیئات دلالت بر ربط دارند. البته در مقالات الاصول می‌فرماید این دو به یک‌دیگر نزدیک هستند؛ یعنی عرض نسبی دلالت بر ربطی خاص دارد اما هیئت دلالت بر اصل ربط و ارتباط دارد.

اما صرف نظر از این مطلب، ظاهراً این اشکال وارد نیست و هر چند استعمالاتی مانند «زیدٌ له البياض» صحیح هستند اما در عین حال طبق بیان مرحوم امام (رحمه‌الله) در آن‌ها تکرار اضافه پیش می‌آید؛ به این جهت که از یک طرف «لام» دلالت بر اضافه بین «زید» و «بباض» دارد و از طرف دیگر هیئت ترکیبیه نیز دلالت بر ربط و اضافه دارد.

در دفاع از مرحوم عراقی (رحمه‌الله) می‌توان گفت کلام ایشان در موردی است که اگر حرف نباشد مقصود متکلم محقق نمی‌شود؛ مانند «زیدٌ فی الدار» که نمی‌توان گفت «زیدٌ الدار». اما در موردی که بود و نبود حرف تفاوتی ایجاد نکند مانند «الجسم له البياض» که می‌توان «الجسم ابیض» نیز بیان نمود، این مطلب جاری نیست.

به بیان دیگر در پاسخ از این اشکال می‌توان گفت مرحوم امام (رحمه‌الله) مثال «زیدٌ ابیض» را به «زیدٌ له البياض» تغییر داده‌اند که این مثال از محل بحث خارج است.

کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول (رحمه الله) در نقد مبنای محقق عراقی (رحمه الله)

صاحب کتاب منتقى الاصول دو اشکال بر مرحوم عراقی (رحمه الله) دارند که ظاهراً روح اشکال دوم به اشکال اول برمی گردد:

اشکال اول: طبق این بیان باید «فی» و «ظرفیت» یک معنا داشته باشند؛ به این بیان که اگر حقیقت حروف اعراض نسبی باشد، ظرفیت نیز دلالت بر عرض نسبی دارد.

در حالی که با مراجعه به عرف و وجدان می بینیم بین این دو اختلاف وجود دارد و در معنا متحد نیستند؛ یعنی عرف اعراض نسبی را مستقل از مفاهیم اسمی می داند اما حرف را از مفاهیم اسمی نمی داند.^[4]

اشکال دوم: طبق این بیان فرق ذاتی بین اسم و حرف روشن نشد؛ به این جهت که در ابتدا قصد اثبات وجود تباین بین حرف و اسم را دارید اما در ادامه بین این دو اتحاد برقرار نمودید.^[5]

بررسی کلام مذکور

ظاهراً این دو اشکال وارد نیست به این جهت که اولاً مرحوم عراقی (رحمه الله) هر چند می فرماید مفهوم اسمی و حرفی مفهوم مستقل هستند، اما می گوید یکی مستقل اصلی و دیگری مستقل تبعی است.

ثانیاً هر چند مرجع در باب مفاهیم عرف است اما در مانحن فیه نباید به عرف مراجعه نمود برای این که عرف نمی تواند بین موجود فی نفسه و موجود لا فی نفسه تمییز بدهد. بلکه باید سراغ معقول برویم چون بحث از حقیقت و وجود است؛ لذا مرحوم اصفهانی (رحمه الله) نیز در انتهای بیان مبنای خود می فرماید تمام اهل معقول حرف ما را می زنند.

به بیان دیگر در مانحن فیه به دنبال کشف مفهوم «فی» و مفهوم «ظرفیت» نیستیم تا به عرف مراجعه نمائیم بلکه به دنبال کشف تفاوت حقیقت معنای حرفی و حقیقت معنای اسمی هستیم. مرحوم عراقی (رحمه الله) می گوید تمام مفاهیم اسمیه یا از قبیل جواهر و یا اعراض قسم اول یعنی اعراضی که فقط متقوم به یک موضوع هستند می باشند. اما تمامی معانی حرفیه از قسم دوم اعراض، یعنی اعراض نسبی هستند.

کلام مرحوم محقق خوئی (رحمه الله) در نقد مبنای محقق عراقی (رحمه الله)

مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) می فرماید قطع داریم که حقیقت حروف عرض نسبی نیست به این جهت که حروف در مورد خدای تبارک و تعالی که تحقق عرض نسبی محال است، استعمال می شوند مانند «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^[6]» یا «الله تبارک و تعالی عالم بکذا» و...

در این امثله حرف «علی» را درباره خدای تبارک و تعالی استعمال نمودیم در حالی که عرض نسبی در مورد خداوند محال است؛ یعنی نمی توان گفت چیزی به صورت عرض نسبی عارض بر خدای تبارک و تعالی شده است.

در نتیجه طبق این مبنا یا باید بگوئیم تمام این استعمالات اشتباه است و یا باید بگوئیم تمام این استعمالات مجازی و تسامحی هستند؛ در حالی که هر دو خلاف ضرورت عرف است و عرف هیچ کدام را قبول نمی کند.^[7]

صاحب منتقى الاصول دو اشکال بر مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) دارد:

اشکال اول: نظیر این اشکال بر مبنای شما نیز وارد است. مبنای مرحوم محقق خوئی (رحمه الله) را در آینده بیان و بررسی می‌نمائیم و در آن جا به این اشکال می‌پردازیم.

اشکال دوم: اشکال شما تنها به نظریه مرحوم عراقی (رحمه الله) وارد نیست بلکه طبق نظر مشهور که می‌گویند حروف دال بر نسبت و ربط هستند نیز وارد است؛ یعنی ایجاد ربط بین خداوند متعال و شیء دیگر ممکن نیست و معنا ندارد.^[8]

بررسی کلام مذکور

با بررسی دقیق کلام مرحوم عراقی (رحمه الله) می‌توان از این نقص نیز پاسخ داد؛ به این بیان که بحث مرحوم عراقی (رحمه الله) بین دو مفهوم است و نظری به خارج ندارد. یعنی متکلم قصد دارد در عالم ذهن بگوید مفهوم «عرش» به نحو عرض نسبی، عارض بر مفهوم «الله» است و این عروض، عروض استیلایی است به گونه‌ای که عرش که مهم‌ترین رکن خلقت است، مستولی علیه خدای تبارک و تعالی می‌باشد.

به بیان دیگر مرحوم عراقی (رحمه الله) در عرض نسبی نمی‌گوید در تمامی موارد استعمال حرف، مدخول حرف عارض مفهوم دیگر می‌شود تا اشکال شود که چگونه امکان دارد عرش عارض خداوند متعال شود برای این که لازم است اگر خدای تبارک و تعالی بخواهد استیلای بر عرش داشته باشد باید یک خدا و عرش داشته باشیم تا استیلای بر عرش معنا پیدا نماید.

در عالم مفاهیم این عروض هیچ مانعی ندارد و این عروض مانند سایر مفاهیم است. اما در عالم خارج که می‌گوئیم این عروض مانند سایر اعراض نیست چه اشکالی دارد با توجه به قرینه‌ای که داریم بگوئیم: در عالم خارج نیز استیلا وجود اما نه این که واقعاً مثل سایر موارد استیلا یک مستولی داریم و یک مستولی علیه داشته باشیم. بلکه می‌گوئیم اختیار تمام اینها با خدای تبارک و تعالی است.

خلاصه این که اشکالاتی که تا اینجا بر مرحوم عراقی (رحمه الله) وارد شده بود به نظر ما قابل جواب است.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

- [1] □ «و فيه أولاً: أنه بعد الإذعان بأنّ الأعراض النسبيّة من قبيل الوجود الرابطيّ و تقع طرفَ الربط، لا مجال لجعلها مدلولاً عليها بالحروف، للزوم كون معاني الحروف مستقلّات بالمفهوميّة و صيرورتها محكوماً بها، فإنّ الوجود الرابطيّ هو المحمولى، و معاني الحروف غير مستقلّة بالمفهوميّة و لا يمكن جعلها طرف الربط.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج 1، ص: 79.
- [2] □ «...بل تكون مثل هذه النسب القائمة بالغير المعبر عنها بتقيدات معانٍ أخرى ممّا يلتفت إليها بحيث يوجّه طلبه نحو الذات المتقيّدة بقيد كذا، على وجه يكون التقيد جزءاً للمطلوب و القيد خارجاً. و يدهي أنّه لو لا الالتفات إلى تقيدات المعاني في حيّز الخطاب فما معنى توجيه الطلب نحوها؟. نعم لا تكون مثل هذه التقيدات ممّا يلتفت إليها بالأصالة، بل يكون اللحاظ و الالتفات المتوجّه إليها تبعياً، و لذلك لا يقع مبتدأ و لا خبراً و لا فاعلاً و لا مفعولاً...» مقالات الأصول، ج 1، ص: 84.
- [3] □ «و ثانياً: أنّ في قولنا: «زيد له البياض»، و «الجسم له طول و عرض»، ممّا يكون طرف الإضافة غير الأعراض النسبيّة، ليس المدلول عليه بالحرف إلّا نفس الربط، فهل اللام في أمثال ما ذكر تدلّ على عرض نسبيّ، أو استعملت في غير ما وضعت له؟! و الحلّ: أنّها تفيد الإضافة بينهما، و الهيئة تدلّ على الوجود الرابط، و كذا حال سائر الحروف الحاكية، فإنّها بإزاء الإضافات و

الروابط، و سيأتي الكلام في الهيئات.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 79 و 80.

[4] □ «و الذي يرد عليه أولاً: ان المعنى الحرفي إذا كان هو العرض النسبي فهو لا يفترق عن المعنى الاسمي أيضاً، إذ يكون المعنى الموضوع له لفظ «في» و لفظ «الظرفية» واحد و هو العرض النسبي، و هو يناهض الوجدان الحاكم بثبوت الفرق بين معنى اللفظين، فان العرف يرى فرقاً شاسعاً بين معنييهما عند إلقاء الكلام إليه، و يرى ان الاعراض التسع بجملتها النسبية من الوجودات المستقلة في ذاتها و انها من المعاني الاسمية.» منتقى الأصول، ج1، ص: 110 و 111.

[5] □ «و ثانياً: انه لا يظهر هناك فرق ذاتي بين الاسم و الحرف في المعنى، فان لفظ الابتداء لم يوضع لسوى الابتداء الذي يكون من الاعراض النسبية و الموضوع له الحرف. فما قرره للحرف من معنى لا يخلو عن مناقضة لما أفاده في صدر كلامه من وجود الفرق الذاتي بين المعنى الاسمي و الحرفي.» منتقى الأصول، ج1، ص: 110 و 111.

[6] □ طه، 5.

[7] □ «أنا نقطع بعدم كون الحروف موضوعة للأعراض النسبية الإضافية، لصحة استعمالها فيما يستحيل فيه تحقق عرض نسبي كما في صفات الواجب تعالى والاعتبارات والانتزاعات، فان العرض إنما هو صفة للموجود في الخارج فلا يعقل تحققه بلا موضوع محقق خارجاً، وعليه فيستحيل وجوده في تلك الموارد. وكيف كان، فلا شبهة في فساد هذا القول، فان صحة استعمال الحروف في الواجب والممكن والممتنع على نسق واحد بلا لحاظ عناية في شيء منها، تكشف كشفاً قطعياً عن أن الموضوع لها المعنى الجامع الموجود في جميع هذه الموارد على نحو واحد، لا خصوص الأعراض النسبية الإضافية.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 81 و 82.

[8] □ «ان الإنصاف أن هذا الإيراد لا يوجب الانصراف عن الالتزام بهذا القول لأنه يرد على غيره، و هو ما التزم به نفس المورد- أعني السيد الخوئي- كما سيتضح فيما يأتي إن شاء الله تعالى، و لا يختص به. كما انه لا يختص بهذه الناحية، بل هو ثابت من ناحية أخرى و هي نفس النسبة و الربط فانه مما يمتنع في حق الواجب لتقومها باثنين، و لا اثنيية بين الصفة و الذات المقدسة.» منتقى الأصول، ج1، ص: 111 و 112.